

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)  
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۱۴، پیاپی ۹۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

## جایگاه تاریخ شفاهی و اسطوره‌ها در تاریخ‌نگاری رشیدالدین فضل‌الله

ناصر صدقی<sup>۱</sup>  
مهدی هوشمند نهند<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۲۷

### چکیده

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در دورانی می‌زیست که ایران، عرصه ورود و استقرار قبیله‌های مغول و ترک، و بروز دگرگونی‌ها و گسست‌های گسترده در ساختار و نظم سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی بود. وی به‌عنوان مهم‌ترین عضو قشر دیوان‌سالار در تشکیلات حکومتی ایلیخانان، از جمله کسانی بود که در نگارش جامع‌التواریخ خویش کوشید ضمن تعریف مبانی تاریخی مشترک برای قبیله‌ها و طایفه‌های مغول و ترک، آن‌ها را با فرهنگ و ارزش‌های رایج در جامعه ایرانی پیوند زند؛ بدین منظور، او با توجه به ساختار گروه‌های مؤثر در حکومت و جامعه،

---

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه تبریز؛ n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز؛ mehdihuoshmand@yahoo.com

براساس دو محور عمده، یعنی روایات دینی و روایات اساطیری، تاریخ‌نگاری را آغاز کرد و با استناد به معرفت شفاهی این اقوام در هردو محور، درصدد تحکیم مبانی حکومتی و تمرکز قدرت از طریق ایجاد اتحاد میان قبیله‌های مغول و ترک برآمد؛ همچنان‌که تعریف مبانی مشروعیتی ربط‌دهنده برای نظام سیاسی ایلخانی در جامعه اسلامی تحت حکمرانی آن‌ها از دیگر اهداف تاریخ‌نگاری رشیدالدین بود تا بدین ترتیب، از خلال تاریخ‌نگاری خاص خود، ضمن نشان‌دادن زمینه‌های تاریخی وحدت قبایل مغول و ترک، پیوستگی‌های آن‌ها با جامعه‌های اسلامی برای دست‌یابی به وحدت سیاسی و مذهبی در عصر غازان‌خان را که از اهداف حکومت بود، نشان دهد. این مورخ، متناسب با این اهداف و نیز جایگاه مخاطبان تاریخ خود که ایلخانان و سران قبایل ترک و مغول و اعضای شاخص آن‌ها بودند، اثر خود را برخلاف مورخان همچون جوینی و وصاف، براساس روایات شفاهی و با استفاده از زبانی ساده و بی‌تکلف بیان کرده است.

### واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، خواجه رشیدالدین، مغولان، ترکان،

وحدت قومی، پیوستگی دینی.

### ۱. پیشینه و مسئله پژوهش

علی‌رغم اعتراف محققان حوزه تاریخ‌پژوهی به اهمیت کتاب جامع‌التواریخ<sup>۱</sup>، در موضوع تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین از حیث مسائل هویتی و مشروعیتی، و مقتضیات حکومت‌داری فراوری مغولان و متحدان سیاسی آن‌ها، پژوهشی اساسی صورت نگرفته است. بعضی از محققان در بین فصول کتب تحقیقی خویش در موضوع تاریخ دوره ایلخانی، مطالبی را به تاریخ‌نگاری خواجه اختصاص داده و بخش‌هایی از این اثر را مورد توجه قرار داده‌اند که متفاوت با موضوع و مسئله پژوهش حاضر است. محمد روشن،

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: ENCYCLOPEDIA IRANICA, 2016: VolXIV, Fasc5, PP462-468.

مصحح کتاب *جامع‌التواریخ*، در پیشگفتار خویش به‌شکلی کلی به جایگاه منحصر به فرد این تألیف در روشن کردن تاریخ قبایل ترک و مغول اشاره کرده است. منوچهر مرتضوی در کتاب *مسائل عصر ایلخانی*، قسمت قابل توجهی را به موضوعات مرتبط با *جامع‌التواریخ* و تاریخ‌نویسی خواجه اختصاص داده و با این حال از تاریخ‌نگاری وی سخنی نگفته است (مرتضوی، ۱۳۹۱). رجب هاشم‌زاده در کتابی که به خواجه رشیدالدین اختصاص داده است، به تشریح تعریف و جایگاه تاریخ از دیدگاه خواجه پرداخته و به ارزش تألیف خواجه در روشن کردن تاریخ مغول و خصوصاً تألیف بدیع وی در موضوع تاریخ فرنگ، و منابع و شیوه نوشتن وی اشاره نموده است (هاشم‌زاده، ۱۳۷۷). پروین ترکمنی آذر در مقاله «رشیدالدین فضل‌الله همدانی و جامع‌التواریخ» به اهم مطالب درباره روش و مسائل مطرح در *جامع‌التواریخ* اشاره کرده و این کتاب را مجموعه‌ای از ترجمه و تألیف دانسته است (ترکمنی آذر، ۱۳۸۱). اصغر ایزدی جیران در مقاله خود تحت عنوان «ادبیات شفاهی، تاریخ شفاهی»، با استفاده از *جامع‌التواریخ* به‌عنوان یکی از منابع اصلی سعی کرده است مؤلفه‌های قهرمانی میان قهرمانان روایت‌شده اوغوز و هون را با استناد به مدارک دیگر نشان دهد (ایزدی جیران، ۱۳۸۹). مقالات چندی نیز در موضوعات بازتاب هویت ایرانی و اهمیت جوانب دیگر این تألیف نوشته است که از آن میان می‌توان به مقاله «بازنمایی مفهوم ایرانیت در *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، نوشته فریدون الله‌یاری اشاره کرد (الله‌یاری، ۱۳۸۲). در عین ارزش و اهمیت موضوعات مطرح در تحقیقات مذکور، از جمله کاستی‌های این پژوهش‌ها مغفول ماندن اهمیت *جامع‌التواریخ* در بازیابی و بازتعریف هویت تاریخی مجموعه اقوام و قبایل مغول و ترک اثرگذار در حکومت و جامعه ایران عصر ایلخانی براساس مقتضیات این عصر است. رشیدالدین فضل‌الله کتاب *جامع‌التواریخ* را تحت تأثیر وضعیت، مقتضیات و دغدغه‌های مطرح در مرحله جهان‌داری مغولان، که اوج آن در برنامه‌های عصر غازان‌خان نمود یافت، نگاشته است. بدین جهت که معمولاً به‌لحاظ تاریخی، هر اثر و اقدامی در سطح جامعه متناسب با پاسخ‌گویی به وضعیت و مقتضیات زمانه صورت می‌گیرد، مسئله‌ای که مطرح می‌شود، این است که مصادیق این مقتضیات، دغدغه‌های فراروی رشیدالدین فضل‌الله به‌عنوان وزیر و مجری برنامه‌های ایلخانان مغول و

شخص غازان‌خان، در نوشتن کتاب *جامع‌التواریخ*، چه بوده است. با عنایت به چنین مسئله‌ای، پرداختن به وضعیت و ضرورت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران عصر ایلخانی که خواجه در تألیف این اثر، متأثر از آن‌ها بوده و همچنین مهم‌ترین دغدغه‌ها، انگیزه‌ها و روش خاص وی در تألیف *جامع‌التواریخ* براساس شناخت زمانه و جامعه‌ای که خواجه با موقعیت خاص اجتماعی خود در آن می‌زیست، موضوع محوری این تحقیق را شکل می‌دهد. رشیدالدین فضل‌الله در مقام وزیر ایلخانان، علاوه‌بر تلاش برای تحقق‌بخشیدن برنامه‌های اصلاحی و اجرایی، در مقام مورخ در صدد برآمد با تألیف کتاب *جامع‌التواریخ*، زمینه‌ها و بنیادهای تاریخی پیوند قومی و دینی قبایل ترک و مغول و ارتباط آن‌ها با جامعه تحت حکومت را از طریق بازخوانی اسطوره‌ها و تاریخ این قبایل و واقعیت‌های زمانه فراهم کند؛ زیرا بروز گسست در بدنه سیاسی و نظامی قبایل نقش‌آفرین در شکل‌گیری حکومت ایلخانی، و اداره قلمروی با فرهنگ‌ها و اقوام مختلف در قالب جامعه اسلامی به دست طیفی سیاسی که اساساً منشأ غیراسلامی داشتند، به صورت یک مشکل عمده در دوره غازان‌خان درآمده بود؛ به طوری که تألیف *جامع‌التواریخ*، بازتاب معضلات فراروی حکومت و جامعه ایران دوره ایلخانی و تلاشی نظری و تاریخ‌نگارانه در جهت نظم‌بخشیدن به وضعیت آشفته پدیدآمده در مناسبات سیاسی و اجتماعی از طریق رجوع به قلمرو اسطوره‌ها و تاریخ، و ربط‌دادن آن با وضعیت زمان بود.

## ۲. زمان و هدف‌های تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین

فضل‌الله بن ابی‌الخیرات، ملقب به رشید طیب همدانی، طیب، وزیر و مورخ ایرانی دوره حاکمیت ایلخانان مغول در خاندانی صاحب ثروت و نفوذ از اهالی همدان در حدود سال ۶۴۸ق. به دنیا آمد. وی در قالب فن طبابت که از پدر خویش آموخته بود، از دوره اباق‌خان (۶۶۳-۶۸۰ق.) وارد دربار ایلخانان شد و پس از طی کردن مراحل در اواخر سال ۶۹۹ق. به مقام وزارت غازان‌خان، هفتمین ایلخان مغولی رسید (رجب‌زاده، ۱۳۷۷: ۳۰-۳۲). یکی از دغدغه‌های رشیدالدین در مقام تاریخ‌نگار رسمی ایلخانان مغول، فراهم کردن زمینه‌ها و بنیادهای تاریخی هویت‌آفرین و تضمین‌کننده برای ایلخانانی بود که از خاستگاه

جغرافیایی، فرهنگی و قومی خود بریده شده و در جایگاه حکمرانی سرزمین‌ها و مردمانی غیرمغولی مستقر شده بودند؛ آن‌هم در بستر جوامعی با فرهنگ اسلامی و برپایه مشارکت و نقش آفرینی نخبگان دو قشر نظامی و سیاسی - اداری قبایل و طوایف مغول و ترک، و دیوان‌سالاران ایرانی.

بر اساس تجربیات تاریخی مربوط به شکل‌گیری سنت‌های تاریخ‌نگاری در ایران، همواره بین بحران‌های سیاسی - اجتماعی فراگیر در جامعه ایرانی با افزایش آگاهی تاریخی و اقدام به تاریخ‌نگاری نزد نخبگان آن، رابطه تعیین‌کننده‌ای وجود دارد (میثمی، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۷؛ صدقی، ۱۳۹۳: ۵۵-۵۶)؛ به‌طوری که مطابق این الگو می‌توان گفت مسئله حضور مبتنی بر تهاجم و همراه دگرگونی‌های بحرانی ناشی از هجوم مغولان، در رونق جریان تاریخ‌نگاری در این دوره، نقش اساسی داشته است؛ هرچند در کنار این عنصر مبنایی باید برخی شرایط و لوازم مکمل را هم در نظر گرفت که در ادامه بدان اشاره شده است. مغولان از قرن ششم هجری قمری با وارد شدن به عرصه نقش آفرینی در بخشی عمده از تاریخ جهان شناخته شده در آن دوره، از شرق آسیا تا مرزهای اروپا، به پشتوانه فکری نخبگان و دیوان‌سالاران ایرانی، زمینه‌های شکل‌گیری گونه‌ای از تاریخ‌نگاری عمومی را بامحوریت و نقش آفرینی قبایل متحد خود فراهم کردند (اشپولر، ۱۳۵۱: ۴۴۷) که جامع‌التواریخ، نمود عینی آن بود؛ آن‌هم براساس روایات و دانش تاریخی شفاهی و اسطوره‌ای «دانایان و حکمای ختای و هند و اوغور و قپچاق و دیگر اقوام و اعیان» مؤثر در حکمرانی مغولان (همدانی، ۱۳۷۳: ۳۵).

مغول‌ها که از قبل، دارای آگاهی‌ها و مکتوبات تاریخی قابل توجهی درباره پیشینه تاریخی خودشان بودند، با ورود به ایران از طریق حضور و دانش اهل قلم ایرانی که همانا دبیران و منشیان حکومتی بودند، تحرک مهمی در ابعاد فرهنگی قلمرو خویش ایجاد کردند. این تحرک علاوه بر عرصه‌های حکومتی و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مدیریتی، بخشی از آثار خود را در حوزه تاریخ‌نگاری برجای نهاد؛ به‌طوری که تألیف جامع‌التواریخ با محتوای منحصر به فرد آن را می‌توان اوج چنین وضعیتی دانست. اگر بپذیریم که جریان اندیشه تاریخی ایرانیان و مغول‌ها در این قرن به هم پیوند خورده‌اند، باید گفت دیدگاه‌ها و

بینش‌های تاریخی این دو قشر اثرگذار، در دسته‌بندی گروه‌های اجتماعی و ارائه آن در قالب روایات تاریخ‌نگاری نیز مؤثر بوده و تاریخ‌نگاری این دوره را تشکیل داده است. حضور نیروهای قومی ترک و مغول در ایران، علاوه بر مطرح کردن آنان به‌عنوان نیروهای مؤثر اجتماعی، فرصت مناسبی را برای نخبگان ایرانی برای مشارکت در امور حکومتی فراهم کرده بود. در واقع، نخبگان جامعه ایرانی از نخستین عاملان تاریخی بودند که هم شاهد تغییرات بی‌سابقه در عرصه‌های گوناگون جامعه بودند و هم در کارهای حکومتی به‌دست حاکمان معاصر خویش به‌خدمت گرفته شدند. همان‌طور که خواهیم دید، اداره، حفظ تمرکز قدرت، و رهبری نیروهای ناهمگون و متکثر موجود در چنین قلمروی، از دغدغه‌های عمده حکومت ایلخانی بوده و این امر مهم علاوه بر تلاش‌های اجرایی و اصلاحات اداری، در حوزه نظری با دستور صریح غازان‌خان مغول به‌عهده تاریخ‌نگاری نهاده شد (همان: ۳۴-۳۵).

### ۳. شفاهیات در تاریخ‌نگاری رشیدالدین فضل‌الله

مهم‌ترین بخش از کتاب *جامع‌التواریخ* را جلد اول این کتاب، مشهور به *تاریخ مبارک غازانی* تشکیل داده است. دلیل اهمیت این بخش را می‌توان در روش تاریخ‌نگاری، چشم‌اندازهای تاریخی و زبانی که مؤلف برای گزارش دادن روایت‌های تلفیقی به‌کار گرفته است، جست‌وجو کرد. این قسمت از تألیف، شامل نقد و بررسی منابع مکتوب درباره اطلاعات تاریخی مربوط به مغول‌ها و مطابقت دادن آن‌ها با حوادث تاریخی و سپس سنجش و نگارش روایات تاریخی با توجه به گفته‌ها و روایات شفاهی دانایان ایلی در ارتباط با موقعیت و زندگی عینی آنان بوده است (همان: ۳۵-۳۷). زبان و کاربرد آن در تاریخ‌نگاری و خصوصاً در تاریخ‌نگاری‌ای که براساس روایات شفاهی شکل گرفته باشد، یکی از موضوعات قابل تحقیق در *جامع‌التواریخ* است. با توجه به نثر متکلف آثاری همچون *تاریخ جهان‌گشا* و *تاریخ و صاف*، و مقایسه آن با متن و نثر ساده کتاب *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله که از نظر زمانی، مابین *تاریخ جهان‌گشا* و *تاریخ و صاف* نوشته شده است، به نظر می‌رسد نثر این دوره در تألیف خواجه، دچار تغییرات اساسی شده

و از زبان منشیانه به زبان عامه مردم و به عبارت بهتر، به زبان مردم قبایل تشکیل دهنده حکومت و فعالان عرصه تاریخ، نزدیک شده است؛ زیرا نخبگان ترک و مغول تلاش می کردند زبان فارسی را به شکل ساده سازی شده آن بدانند (اشپولر، ۱۳۵۱: ۴۵۲). خواجه در انتخاب نوع زبان فارسی نیز ابتکار به خرج داده و شیوه‌ای سازگار با جامعه شفاهی و روایات آنان را به کار برده است. از دلایل عمده این تغییر می توان به روش تاریخ‌نگاری خواجه که مبتنی بر روایات شفاهی بوده و همچنین به زبان گروه‌های فعال و مؤثر در تداوم حاکمیت اشاره کرد که هم منبع این روایات بودند و هم مخاطبان آن. از سوی دیگر، خواجه در تاریخ‌نگاری و سنجش ارزش روایات خویش با آنکه در مقدمه تألیف خویش خبر، یعنی روایت مکتوب را آخرین مرحله از معرفت به علم تاریخ دانسته (صدقی، ۱۳۸۸: ۸۴)، همچنان اصالت را به شفاهیات داده و روایات کتبی را نیز به شفاهیات و عینیات ارجاع داده و به این ترتیب، ارزش اخبار را با قراردادن آن‌ها در معرفت اجتماعی موجود در آن دوره سنجیده است؛ بر این اساس می توان ادعا کرد زبان بی تکلف و نزدیک به عامه مردم از اهمیت زیادی برخوردار بوده و در متن تاریخ‌نگاری خواجه به ضرورت منعکس شده است. وی علاوه بر منابع مکتوب و محدود خویش با توسل به معاینه، مشافهه و مسامعه به تکمیل آفرینش روایات منسجم از گذشته حیات ایلی و وضعیت مغول در دوره ایلخانان پرداخته است؛ بدین ترتیب، وی بر تاریخ و سرنوشت بشر و ملت‌ها در تاریخ آگاهی داشته و تجربه عینی خویش از جامعه را در ارتباط با آگاهی تاریخی، منبع شناخت خویش قرار داده است (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۳۶). خواجه با حفظ فاصله منطقی از موضوع خویش توانسته است در یک محیط فکری اسطوره‌گرا و خرافی که آکنده از روایت‌های شفاهی متنوع ترک و مغول بود، به نگارش روایتی منسجم از تاریخ آنان دست یابد؛ به طوری که برای عرضه این انسجام روایی از میان «شطر»ها و «افواه عوام»، راه دراز تحقیق را پیموده است تا به زعم خود، به واقعیت تاریخی برسد. (رزنتال، ۱۳۶۶: ۱۵۲). وی که در پی دست یافتن به «حقیقت حال» بوده، تاریخ مغول و ترک را با مراجعه به منابع مکتوب و روایت‌های شفاهی، از دوره اساطیری آغاز کرده و به دوره تاریخی رسانده و در پایان، به جامعه معاصر خویش پیوند داده است. این فرایند سه مرحله‌ای، غالباً درهم تنیده و متداخل است و خواجه

با تمرکز بر منابع چندصدایی خویش پیوسته کوشیده است از سه حوزه خواننده‌ها، شنیده‌ها و دیده‌های خود، روایتی معنادار ارائه دهد که به وقایع معاصر خویش پیوند خورده و با آرمان‌ها و نیازهای آن، سازگار باشند.

بعد از سطح تاریخ‌نگاری مبتنی بر روایات شفاهی، خواجه تلاش کرده است تا برای قبایلی که از طریق مسامحه تحقیق کرده و به قلم آورده است، از تاریخ و جامعه معاصر خویش شاهد بیاورد و عرصه اسطوره‌ای را به دوره تاریخی و دوره تاریخی را به عرصه اجتماعی جامعه ایران دوره ایلخانی پیوند بزند. به دلیل مسائلی که خواجه در تاریخ‌نگاری خویش با آن‌ها روبه‌رو شده، در هر مجال، از روایات شفاهی مربوط به اساطیر که محدود به زمان و مکان مشخصی نیستند، به دوره تاریخی و متون مکتوب در دسترس منتقل شده و از این منابع به‌عنوان مدارک عینی در تأیید گفته‌های خویش بهره برده است (همدانی، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۲). خواجه در آوردن روایات اسطوره‌ای و تاریخی براساس شفاهیات دانایان قوم، شجره و شیوه رفتار، اخلاق و وفاداری اشخاص مهم و قبایل را اساس تاریخ‌نگاری خویش قرار داده است و به‌جای اینکه همانند مورخان سلف خود به توصیف جنگ‌های مغول پردازد و به کیفیات و فنون جنگی اولویت دهد، روایت خویش را حول محور شخصیت و جایگاه ایلی و اصالت اسطوره‌ای خاندان و نژاد افراد شکل می‌دهد. نهایتاً در تاریخ‌نگاری خواجه، اسطوره‌ها فی‌نفسه دارای اهمیت و اعتبار نبوده است. آنچه موجب توجه وی به تاریخ اسطوره‌ای ترکان و مغولان شد، ناشی از واقعیت‌های زمانه‌ای بود که او در آن زندگی می‌کرد؛ یعنی همان واقعیتی که قبایل مغول و ترک را در رأس نظام سیاسی ایلخانی قرار داده بود؛ بر همین اساس، خواجه در ارتباط با ضرورت‌ها، مقتضیات و واقعیات زمانه، تنها برای روایات و اسطوره‌های آن اقوام و قبایلی اهمیت و اعتبار قائل شده است که بازماندگان آن‌ها در دوره معاصر، مصدر امور بوده و نقشی مهم داشته‌اند؛ همچنان که وی در پرداختن به تاریخ و اسطوره‌های قبایل و اقوامی که در دوره معاصر، نمایندگان و نیروهای اجتماعی کافی نداشته‌اند، چندان تمایلی نشان نداده است (همان: ۱۰۹)؛ یعنی جایگاه و میزان اهمیت اسطوره‌ها و تاریخ شفاهی در ارتباط با واقعیات‌های عینی زمانه و ضرورت‌های فراروی آن سنجیده می‌شد.



اهمیت و تعیین‌کنندگی وضعیت حال در تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین به حدی بوده که وی درباره اقوام متنوع ترک و مغول، توجه خویش را به آنان که در عرصه قدرت‌یابی مغول‌ها بیشتر مؤثر بوده‌اند، منعطف کرده و بقیه را فقط نام برده و گذشته است؛ مثلاً درباره دو قوم قورقان و سقایت می‌گوید: «ذکر ایشان در تاریخ آمده»؛ اما به این دلیل که در زمان معاصر خواجه، کسی از این اقوام معتبر و معروف نبوده و «امیر بزرگ» نداشته‌اند، از نظر وی قابل توضیح و توجه نبوده‌اند (همان: ۱۰۹). براساس نگرشی که وی به تاریخ مغول داشته است، برای اینکه قوم یا شخصی در تاریخ نوشته او جزئی از بدنه تاریخ مغول محسوب شود، باید «امرا» و «نویان» و «قوشون» به دولت مغول ارائه داده باشد؛ در غیر این صورت، از اهمیت تاریخی آن در تاریخ‌نگاری وی کاسته و مسکوت رها می‌شود (همان: ۱۸۱-۱۹۲). نپرداختن به تاریخ و اسطوره‌های اقوام بی‌نام، و گذشتن از آن‌ها نشان‌دهنده این است که وی با آنکه در میان تواریخ مکتوب، وجود و اثر تاریخی چنین اقوامی را یافته، در میان مردمان ترک و مغول، کسی را که روایتی شفاهی از چنین اقوامی داشته باشد، نیافته است. این مسئله، موجب می‌شد تا فرایند تکمیل روایت به فرجام نرسد؛ بنابراین، چنین روایتی ارزش و معنای روایی خود را از دست می‌دهد و عقیم می‌ماند؛ از این روی می‌توان گفت در تاریخ‌نگاری رشیدالدین، اصالت روایی، مخصوص روایاتی است که بتوان صدق و کذب آن‌ها و حتی دفاع از واقعی بودن روایات کتبی را در میدان و در میان روایات شفاهی اقوام سنجید؛ به طوری که حتی درباره روایات مهمی که به شخص چنگیزخان مربوط می‌شد و در تاریخ مکتوب نیز نوشته شده بودند، بایستی از روایات شفاهی مغول تأیید می‌گرفت (همان: ۱۰۹).

#### ۴. بازسازی تبار مشترک اسطوره‌ای برای قبایل ترک و مغول

دیگر رویکرد تاریخ‌نگاری خواجه، تلفیق روایات اساطیری مربوط به منشأ، خاستگاه و هویت دینی مشترک ترک و مغول در قالب کلان‌روایت واحد بوده است. این مسئله را می‌توان در راستای تعریف ریشه‌های تاریخی واحد برای گروه‌های اجتماعی ناهمگون دخیل در بدنه نظام سیاسی ایلخانی و ارتباط آن‌ها با ارزش‌ها و باورهای رایج در جامعه

اسلامی قلمداد کرد. همان‌طور که خواجه در مقدمه تألیف خویش گفته است، مغول‌ها درباره‌ی خاطره‌ی زندگی جمعی و گذشته‌ی خود و ترک‌ها نوشته‌هایی داشتند و از آن‌ها نگهداری می‌کردند (همان: ۳۵). خواجه به صورتی آشکارا و مکرر در پی القای این معنی، تفاوت مهمی بین ترک‌ها و مغول‌ها وجود نداشته؛ بلکه در طول تاریخ و در سیر زمان، دو مفهوم «ترک» و «مغول» به یک‌دیگر تبدیل شده و تغییر یافته است (همان: ۳۵، ۴۰-۴۱، ۴۳، ۶۵، ۷۸ و...). در تاریخ‌نگاری خواجه، مفهوم «ترک» و «مغول»، همانند مفهوم «تاتار»، یک فرایند تاریخی طی شده را به‌نمایش گذاشته است (Yıldırım, 2012: 186). به‌نظر می‌رسد خواجه با این رویکرد، در صدد پایه‌ریزی مبانی تاریخی مشترک برای قدرت اجتماعی جدید براساس ضرورت پیش‌آمده از زمان به حکومت رسیدن غازان‌خان بوده و این هدف را با مراجعه به منابع و روایات تاریخی و اسطوره‌ای مربوط به قبایل مغول و ترک پیش برده است. در واقع، از دهه‌های پیش، تناقضی که در میان روایات اساطیری ترک‌ها با مغول‌ها وجود داشت، تحت تأثیر وضعیت پدیدآمده از دوره‌ی چنگیزخان به‌دلیل تلاش‌های موفق وی در به هم زدن ساختار ایلی ترک و مغول، و تجزیه و ترکیب دوباره‌ی این قبایل، به‌سوی یگانگی سوق یافته بود (گروسه، ۱۳۵۳: ۳۵۴-۳۴۹)؛ به‌طوری‌که چنگیزخان با تجمیع و تقطیع قبایل متخاصم ترک و مغول، به نوع سومی از این اجتماع ایلی دست یافته بود که فقط به منافع و اهداف چنگیزخان می‌اندیشید.

در واقع، آنچه در تاریخ‌نگاری خواجه در راستای تلفیق و تعریف مبانی تاریخی و اسطوره‌ای واحد برای قبایل ترک و مغول مطرح می‌شود، بازتابی از واقعیات اتحاد و همکاری رؤسای این قبایل در فتوحات مغولان و پایه‌گذاری حکومت ایلخانان است؛ همچنان‌که تعریف مبانی و ریشه‌های تاریخی و اسطوره‌ای واحد، بازگشتی بود برای تقویت بنیان‌های اتحاد سیاسی این قبایل و ترسیم دورنمایی از ضرورت‌های استمرار آن در آینده. نزدیک کردن اسطوره‌های اقوام ترک و مغول در راستای حفظ حکومت ایلخانان، از جمله اقدامات مهم در تاریخ‌نگاری رشیدالدین است؛ همچنان‌که این اقدام می‌توانست مطلوب نخبگان آگاه قبایل ترک و مغول به‌عنوان راویان تاریخ و اسطوره‌های ترکان و مغولان در تاریخ‌نگاری رشیدالدین باشد. رشیدالدین براساس روایات شفاهی و مکتوب

موجود، اسطوره آفرینش بوزقورد، منسوب به ترک‌ها را در قالب اسطوره ارگنه‌قون منسوب به مغول‌ها ممزوج کرده و روایتی واحد پدید آورده است (Gömeç, 2007: 11). در واقع، وی با استخدام روایات اساطیری برای اتحاد قبایل ترک و مغول، هم به دیدگاه‌های تاریخی خویش در برجسته کردن کارگزاران خاص تاریخی و هم به منافع حاکمیت ایلخانی اندیشیده و هم این متن تاریخ‌نگاری را به عنوان سندی از فضای حاکم بر جامعه ایران عصر ایلخانی به معرفت و اندیشه موجود در اجتماع آن دوره گره زده است. طبق داده‌های موجود در یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ مغول درباره اسطوره آفرینش مغول‌ها نسل مغول، حاصل ازدواج گرگ نر با آهوی ماده بوده است؛ به این صورت که «اصل و نسب چنگیزقاآن به برتاچینو می‌رسد که به خواست آسمانی از آسمانی که در آن بالاست، آفریده شده. همسر او قوای مرال (آهوی وحشی) است» (پلیو، ۱۳۲۸: ۱۹). ادامه این روایت به موضوع تقسیمات اجتماعی و خانوادگی مغول‌ها طبق این اسطوره پرداخته است. احتمالاً خواجه نیز در روایت تقسیمات خانوادگی و سپس خاندانی ترک‌ها و مغول‌ها که بلافاصله بعد از اسطوره ارگنه‌قون آورده، به شیوه‌ی روای تاریخ سرّی مغولان نظر داشته است؛ در حالی که در اسطوره مربوط به آفرینش نسل ترک‌ها گرگ ماده همراه یک انسان حضور داشته است (هیئت، ۱۳۶۵: ۸۴). خواجه رشیدالدین در تاریخ‌نگاری خویش با دست‌بردن در اصل دو اسطوره متفاوت، آن‌ها را زیر عنوان کلی اسطوره «ارگنه‌قون» داخل کرده و به این ترتیب، در راه خواست خویش که اتحاد قبایل ترک و مغول حاضر در قلمرو ایلخانان ایران و همراهی و حمایت حکومت ایلخانی از جانب این نیروهای ایلی و نظامی بود، تلاش کرده است (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۸). در چنین جایگاهی، خواجه به این گزاره می‌رسد که «این مغول، یک قوم بوده‌اند از اقوام اتراک» (همان: ۴۳). باید توجه کنیم که طبق روایت تاریخ سرّی مغولان، برتاچینو از آسمان بر زمین فرود آمده است؛ در حالی که در روایت تحریف‌شده خواجه که به «معتبران معتمدالقول» نسبت داده، نسل مغولان، حاصل دو مرد و دو زن است که از قتل عام دشمنان نجات یافته و به ارگنه‌قون پناه برده بودند. روایت اسطوره‌ای ارگنه‌قون که خواجه در صفحات مکرر به آن بازگشته است، علاوه بر موضوع اتحاد قبایل ترک و مغول، از لحاظ تقسیمات قدرت و حق مشارکت

سیاسی و گستره نفوذ و دخالت قبایل و اشخاص نیز بسیار اثرگذار بوده و در واقع، موضوعیت اجتماعی داشته است. وی معمولاً روایت خود دربارهٔ یک قبیله را از شجره و انتساب یا عدم انتساب آن به قبایل اصیل دورهٔ اسطوره‌ای و به قول خودش، «آن زمان» شروع کرده و سپس به موقعیت و اهمیت آن قبیله در دورهٔ معاصر خویش، یعنی «این زمان» می‌پردازد (همان: ۶۵ و ۱۵۱). در دورهٔ مربوط، حقوق افراد جامعه را براساس انتساب یا عدم انتساب آنان به قبایل مختلف می‌سنجیدند و حقانیت قبایل ترک و مغول نیز بر پایهٔ اشتراک یا عدم اشتراک در ماجرای ارگنه‌قون سنجیده می‌شدند و سلسله‌مراتب می‌یافتند؛ چنان‌که دربارهٔ امیر هزار جاورچی، و پسرانش قرا و سوتای که در ایران به سر می‌بردند، همین موضوع، صادق بود. کسانی که به قوم نکوز منتسب بودند و قوم نکوز و قوم قیان، نسل دو نفر به همین اسامی از اهالی ارگنه‌قون بودند و خاندان چنگیزخان هم به این دو نفر منتسب بوده است (همان: ۱۵۱).

خواجه همچنین در موضوع بیان منشأ تاریخ دینی و مشترک ترک و مغول که همان اسطوره‌ها هستند، به جمهور این قوم مراجعه کرده و پس از اخذ اخبار تاریخی و سنجش آن‌ها با یکدیگر، ضمن وفاداری به کلیت روایت شفاهی، به این نتیجه رسیده است که اولاً یافث بن نوح، همان ابولجه‌خان است که ترک‌ها و مغول‌ها از وی نام می‌برند؛ دوماً به دلیل اختصاص داشتن اصل روایت به ترک‌ها فقط آنان هستند که در پسر یا نوهٔ نوح بودن ابولجه‌خان شک دارند. خواجه بعد از این مقدمهٔ تطبیقی از اخبار موجود که از مقایسهٔ نظریات اعضای ایل به دست داده است، به یک خبر واحد دست یافته و سپس به ارائهٔ کل روایت پرداخته است (همان: ۴۷). به نظر می‌رسد در این مورد، خواجه منبع کتبی در دست نداشته و فقط از طریق مسامعه و روایات شفاهی پراکنده به این کلان‌روایت دست یافته است. به دلیل در اکثریت بودن ترک‌ها، مغول‌ها تحت تأثیر روایت ترک‌ها از تاریخ دینی و یکتاپرستی قرار داشته‌اند و خواجه با فهمی که از این موقعیت‌مندی داشته، اسامی مغولی دیپ یا قوی و چهار پسر وی را که همگی مغول بودند، بعد از نام ابولجه‌خان آورده است؛ بدین ترتیب، دو روایت متناقض را به صورت روایت واحد ارائه داده و در نهایت به یکسان‌سازی آن با روایت ترک‌های اغوز رسیده است. در واقع، وی با قراردادن اغوز

خاقان به‌عنوان پسر قره‌خان و اینکه قره‌خان در مجموعه پسران دیپ یا قوی بوده است، این انتقال روایی را به سرانجام رسانده است (SUMER, 1960: 361). طبق این روایت، نسل مغول‌ها و ترک‌ها بعد از ابولجه‌خان به دین توحیدی اجدادشان پشت کرده و کافر شده‌اند. این روایت نشان می‌دهد مغول‌ها در قالب قبایل منتسب به ترک‌ها همانند تاریخ عمومی اعراب، از دین توحیدی به کفر و شرک انتقال یافته و دوباره به توحید گرویده‌اند. طبق چشم‌اندازهای تاریخی خواجه رشیدالدین که متأثر از معرفت اسطوره‌ای ترک‌ها و مغول‌ها بود، بعد از آنکه ترک‌ها به رهبری اغوزخان به خدای یگانه ایمان آوردند، تعدادی از «اعمام و برادران و برادرزادگان» آن‌ها که ایمان نیاوردند، به سوی شرق کوچیدند و نسل مغول را پدید آوردند (همدانی، ۱۳۷۳: ۴۸-۵۱)؛ در حالی که بنی اعمام گرونده آن‌ها به آیین توحیدی، یعنی قبایل ترکان غز وارد سرزمین‌های اسلامی شده و به مقام و جایگاه حکومت در جوامع اسلامی دست یافتند. خواجه با تأکید بر توحیدپروری اغوزخان، خدمات اقوام موسوم به اغوزها و از جمله غزنویان و سلجوقیان به جهان اسلام را تداوم این خط روایی قرار داده و تاریخ‌نگاری خویش را «بسط» تواریخ آنان دانسته است (همان: ۵۵)؛ بدین صورت، همان‌طور که ترکان گرویده به آیین توحیدی توانستند قبل از مغولان «کافر»، وارد جوامع اسلامی شوند و در آن‌ها نقش ایفا کنند، حالا نوبت به هم‌تباران مغولی‌شان رسیده بود تا از طریق گرایش به اسلام و توحید بتوانند به‌عنوان جانشینان هم‌تباران قبیله‌ای خود در نقش حکام جوامع اسلامی ظاهر شوند.

## ۵. نتیجه‌گیری

ورود نیروهای مغول در سال ۶۵۳ق. متشکل از نیروهای ناهمگون، با گرایش‌های تنوع‌طلب دینی و عقیدتی، و دارای خاستگاه‌های فرهنگی، قومی و زبانی گوناگون به قلمرو بحران‌زده و آشفته اسلامی که پشتوانه‌های دینی و دنیوی خویش را ازدست داده بود، به حوادثی انجامید که با گذشت پنج دهه از استقرار دولت ایلخانی، لزوم وحدت قومی مغول و ترک به‌عنوان گروه قومی حاکم و مؤثر و نیز سامان‌دهی معضلات عقیدتی و دینی با مراجعه به نوع دین اکثریت رعیت ضرورت یافته بود. دیوان‌سالاران ایرانی که با دربار

ایلخانان ارتباط یافته و در منافع خود با گروه حاکم شریک بودند، در قالب اندیشمندان و مدیرانی که در بستر جامعه اسلامی و با واقعیات آن پرورش یافته بودند، در سازگار کردن ارزش‌های حاکم بر ایلخانان مغول با زمینه اجتماعی و فرهنگی جامعه اسلامی مهم‌ترین نقش را بر عهده داشتند. دستگاه دیوان‌سالاری ایلخانی، مجرای ارتباط حاکمیت با مردم مسلمان بود و خواجه رشیدالدین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وزرای تاریخ ایران اسلامی در حالی که از یک سو در رأس دیوان‌سالاری ایلخانی قرار داشت و از دیگر سوی با قاطبه جامعه اسلامی در ارتباط بود، دستور تألیف تاریخ مغول را از سوی غازان‌خان دریافت کرد. وی با توجه به دانش تاریخی خود و ضرورت‌های جامعه معاصر خویش که علاوه بر دستگاه حکومت ایلخانی، منافع خاندان خویش و واقعیات جامعه مسلمان را نیز شامل می‌شد، نگارش تاریخ را شروع کرده است. در دوره‌ای که رشیدالدین می‌زیست، قلمرو ایلخانی در نتیجه تنش‌ها و خشونت‌های حاصل از تضادهای قومی و تناقضات عقیدتی هم در داخل دربار و هم در عرصه اجتماع در وضعیت بحرانی به‌سر می‌برد؛ بنابراین ضروریات، وی با مراجعه به روایات مکتوب و شفاهی مغول و ترک و نیز با توجه به حیات عینی آنان، اثری تاریخ‌نگاری آفرید که بر بنیان‌های فرهنگی جامعه ایران عصر ایلخانی، استوار بود و مسائل و نیازهای آن را انعکاس می‌داد. خواجه در *جامع‌التواریخ* توانسته است ترک‌ها و مغول‌ها را در قالب روایت اساطیری مکتوب، و سنجش و تأیید آن از طریق مراجعه به روایات شفاهی دانایان ایل، از یک قوم و خاستگاه واحد نشان دهد. وی همچنین با اتکا به روایات شفاهی ترک‌ها، تاریخ قبایل ترک و مغول را با استناد به روایات اسلامی و اسرائیلیات، اخذ نام یافث بن نوح به‌عنوان جد مشترک این قبایل و برابر کردن آن با ابولجه‌خان - که شخصیتی اسطوره‌ای در تاریخ ترک به‌شمار می‌رود - آنان را در ترکیب تاریخ عمومی اسلام وارد کرده است تا به تناقضات عقیدتی گروه حاکم با عقاید جامعه اسلامی خاتمه دهد. اتحاد قومی مغول و ترک به‌عنوان گروه حاکم، و قرار گرفتن این اقوام در ترکیب تاریخ اسلام، به‌عنوان دو محور اساسی در روایت از تاریخ این اقوام، در تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین مورد توجه قرار گرفته است تا به آشفتگی دربار و جامعه

پایان دهد و حکومت ایلخانی در راستای حفظ موجودیت خویش و تحکیم مبانی تمرکزگرایی، گام بردارد.

## منابع

- اشپولر، برتولد (۱۳۵۱). **تاریخ مغول در ایران**. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الله‌یاری، فریدون (۱۳۸۲). «بازنمایی مفهوم ایرانیت در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی». **فصلنامه مطالعات ملی**. س ۴. ش ۱. صص ۴۷-۶۷.
- ایزدی جیران، اصغر (۱۳۸۹). «ادبیات شفاهی، تاریخ شفاهی». **مجله انسان‌شناسی**. س ۸. ش ۱۲. صص ۳۲-۵۰.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۰). **دین و دولت در ایران عهد مغول**. چ ۲. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پلیو، پل (۱۳۲۸). **تاریخ سری مغولان**. ترجمه شیرین بیانی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۱). «رشیدالدین فضل‌الله همدانی و جامع‌التواریخ». **پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی**. ش ۳۴. صص ۱۹۱-۲۲۰.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۸). «مصلحت عمومی در اندیشه سیاسی خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی». **پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ**. س ۱. ش ۱. ص ۳۶.
- رزنتال، فرانتس (۱۳۶۶). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ترجمه اسدالله آزاد. چ ۲. مشهد: آستان قدس رضوی.
- صدقی، ناصر (۱۳۸۸). «رویکرد معرفتی خبرمحور در تاریخ‌نگاری اسلامی». **تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری**. س ۱۹. ش ۴. ص ۸۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳). **تاریخ‌نگاری در ایران عصر سلجوقی**. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

- گروسه، رنه (۱۳۵۳). *امپراتوری صحرائوردان*. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۹۱). *مسائل عصر ایلخانی*. چ ۲. تبریز: دانشگاه تبریز.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۱). *مغول‌ها*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). *تاریخ‌نگاری فارسی: سامانیان، غزنویان، سلجوقیان*. ترجمه محمد دهقانی. تهران: نشر ماهی.
- هاشم‌زاده، رجب (۱۳۷۷). *خواجه رشیدالدین فضل‌الله*. تهران: طرح نو.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲). *جامع‌التواریخ*. به‌سعی و اهتمام احمد آتش. ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*. تصحیح و تحشیه محمد روشن. ج ۱ و ۲. تهران: نشر البرز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). *جامع‌التواریخ: تاریخ آل سلجوق*. تصحیح محمد روشن. تهران: مرکز پژوهش میراث مکتوب.
- هیئت، جواد (۱۳۶۵). *نگاهی به تاریخ و فرهنگ ترکان: پیش از اسلام و دوره اسلامی*. تهران: چاپ کاویان.
- *ENCYCLOPEDIA IRANICA* (2016). VolXIV. Fasc5. PP462-468.
- Gömeç, Saadettin (2007). "Türklerin ve Moğulların Tarihi iki Boyu. Ankara Üniversitesi". *Turkish Studies*. Say2/1. PP10-16.
- Reuven Amitai-Preiss (1996). "Ghazan, Islam and Mongol Tradition: A View from the Mamluk Sultanate". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*. Vol59. No1. PP1-10.
- Sienna, Z. Jackson (2012). *The Life and Works of Rashid-al-Din: Jewish Vizier in the Mongol Ilkhanid Court*. Pepperdine University. 35: PP2-3.
- SUMER, Faruk (1960). *Oğuzlara ait Destani Mahiyetde Eserler*. Ankara: TTK.
- Yıldırım, Kürşat (2012). "TATR ADININ KÖKENİ ÜZERİNE". *Türkiyat Mecmuası*. C22. PP171-190.